

دریافت: مهر ۹۴

پذیرش: فروردین ۹۵

فراخوانی داستان‌های قرآنی در خطبه‌های نهج البلاغه^۱

مهدی عابدی جزینی^۲فریده دادفر^۳

چکیده:

قرآن کریم سرچشمه فصاحت، بلاغت و اعجاز و مهمترین میراث دینی، فکری و فرهنگی و وجه مشترک مسلمانان است که همواره در طول قرن‌های متمادی مورد توجه شخصیت‌های گوناگون واقع شده و با داشتن ویژگی‌های خاصی همچون جامعیت، روشنگر راه بشریت به سوی سعادت و امنیت و آرامش بوده است. از جمله مشخصه‌های خاص قرآن کریم، اسلوب قصه‌گویی است که در بسیاری از سوره‌ها به کار رفته است و به همین جهت، ادبا و بزرگان دینی و مذهبی از آن به عنوان مهم‌ترین منبع در جهت وضوح و رسایی مفاهیم در آثار خود استفاده نموده‌اند. حضرت علی علیه السلام نیز زمانی که ناآگاهی مردم را نسبت به مسائل مختلف مشاهده کردند در سخنان خود به بیان موضوعات گوناگون پرداخته، با الهام گرفتن از داستان‌های قرآنی که برای عامه مردم قابل درک بود، مسائل سیاسی، اجتماعی و دینی و اخلاقی را تبیین نمودند. امام در این راستا با بهره‌گیری از داستان آفرینش انسان، قدرت بی‌پایان خداوند را متذکر شده و با بیان داستان زندگی برخی پیامبران مردم را به زهد و دوری از دنیاپرستی دعوت نمود و با یادآوری سرگذشت امت‌های پیشین همچون قوم سبأ، مخاطبان را از شبیه شدن به آنان و سرنوشتشان بر حذر داشت.

واژگان کلیدی:

داستان‌های قرآنی، نهج‌البلاغه، پیامبران، بینامتنیت.

۱. این مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد تحت عنوان «بینامتنیت داستان‌های قرآنی با نهج‌البلاغه» می‌باشد.

۲. استادیار گروه زبان عربی دانشگاه اصفهان. Mehdiabedi1359@yahoo.com

۳. دانشجوی ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه اصفهان.

مقدمه

قرآن به عنوان وحی الهی و ارزشمندترین کتاب مقدّس که در طول تاریخ از تحریف در امان مانده است، اولین و مهمترین وسیله هدایت بشر بوده که خداوند آن را بر بلند مرتبه‌ترین فرستاده خود نازل نموده و در آن همه آموزه‌های مورد نیاز بشر برای زندگی همراه با سعادت دنیوی و اخروی را قرار داده تا با تکیه بر آن بتواند به کمال حقیقی دست یابد.

قرآن به شیوه‌های گوناگون به هدایت بشر می‌پردازد؛ گاهی با وعده و وعید، گاهی با یادآوری هدف آفرینش انسان و گاهی با هوشیار کردن فطرت خداجوی او و در بسیاری از موارد نیز با بیان داستان و قصه‌گویی که بهترین روش برای تربیت انسان‌هاست. داستان‌های قرآنی به گونه‌ای بیان شده است که انسان خود را در بطن این داستان‌ها احساس کرده و با تمام وجود آن را درک می‌کند؛ چرا که با چنان اسلوب شگفتی بیان شده که هیچ چیز دیگری نمی‌تواند اعجاز و اعجاب آن را داشته باشد. به همین دلیل است که این داستان‌ها همواره به عنوان منبعی مهم، مورد اهتمام علما و بزرگان دینی و علمی بوده است تا به وسیله آن آنچه را که در ذهن آنان است به مخاطب خود القا نمایند.

امام علی علیه السلام نیز با توجه به شرایط خاص جامعه اسلامی در روزگار خود، مانند بسیاری از بزرگان از داستان‌های قرآنی در کلام خود در راستای افزایش درک مخاطبان از مسائل مختلف الهام گرفته‌اند، به طوری که مخاطب این سخنان همواره خود را در فضایی مالمال از معنویت و حقیقت احساس کرده و مقصود ایشان را بدون هیچ ابهامی درک می‌کند.

این مقاله بر آن است به بررسی فراخوانی داستان‌های قرآنی در خطبه‌های نهج‌البلاغه بپردازد و چگونگی این فراخوانی را بر اساس اهداف و منظور گوینده کلام در بیان نمادها و تناسب شرایط مورد نظر حضرت با داستان‌های قرآنی، مورد تحلیل قرار دهد.

در این مقاله برآنیم به سؤالات زیر پاسخ بگوییم:

- امام علی علیه السلام در خطبه‌های خود از داستان‌های قرآنی برای بیان چه مفاهیمی استفاده نموده‌اند؟

- امام علی علیه السلام بیش از همه از کدام داستان‌های قرآنی در سخنان خود الهام گرفته‌اند؟

- فراخوانی داستان‌های قرآنی تا چه اندازه در وضوح مفاهیم کلام امام تأثیر گذار بوده است؟

پیشینه تحقیق:

از جمله پژوهش‌های انجام شده در مورد فراخوانی داستان‌های قرآنی می‌توان به مقالات و کتابهای زیر اشاره نمود: "حضور نمادین پیامبران در شعر معاصر عربی" از دکتر عباس عرب و محمد جواد حساری، "حضور نمادین پیامبر در معراج نامه شاهرخی"، "داستان پیامبران در تورات و انجیل و قرآن و بازتاب آن در ادبیات فارسی"، "إستدعاء الشخصیات التراثية في الشعر العربي المعاصر" اثر ارزشمند دکتر عشری زائد و مقاله دکتر پیشوایی علوی تحت عنوان "القصص القرآنية في ديوان السيّاب"، اما پیرامون موضوع این پژوهش تاکنون مقاله‌ای به رشته تحریر درنیامده است.

۱. مؤلفه‌های داستان‌های قرآنی:

داستان‌های قرآنی حجم گسترده‌ای از قرآن، حدود ربع آن را در بر گرفته است (عباس، ۱۹۸۷: ۱۱) که این میزان از داده‌های قرآنی، بیانگر اهمیّت بسیار آن در قرآن است. داستان پردازی‌های قرآنی برای صاحبان اندیشه و تفکر، حاوی عبرت‌ها، پندها و رهنمودها و لطایفی است که داستان‌های دیگر جهان از آن بی‌بهره‌اند (الزین، ۱۹۸۸: ۱۳). همان گونه که خداوند می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (يوسف: ۱۱۱).

«در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود! اینها داستان دروغین نبود؛ بلکه (وحی آسمانی است) و با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) قرار دارد هماهنگ است؛ و شرح هر چیزی (که پایه سعادت انسان است)؛ و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند!».

از جمله ویژگی‌های داستان‌های قرآنی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. تکرار هدفمند: اغلب داستان‌های قرآنی در سوره‌های متعدد ذکر شده و در هر سوره با شیوه‌ای متفاوت، مطابق با مقتضای حال مخاطب و موضوع سوره شکل گرفته است.
۲. جامعیت: داستان‌های قرآنی از چند جهت دارای جامعیت است:

الف: مخاطبان خود را با تمام وجود تحت تأثیر قرار می‌دهد.
 ب: اسلوب این داستان‌ها برای هر جنس و هر مخاطب بر اساس شرایط او متنوع می‌باشد.
 ج: از جهت زمانی، داستان‌های قرآنی از گذشته، حال و آینده سخن می‌گویند...
 (حمزه، ۱۴۱۴: ۱۶۲).

۳- حقیقت تاریخی: همه آنچه که در این داستان‌ها ذکر شده، از حوادث گوناگون و معجزات پیامبران و... حقایق تاریخی هستند که در تاریخ بشر اتفاق افتاده و هیچ گونه مغایرتی با عقل و خرد بشری ندارد.

۴- هدفمندی: اولین هدف داستان‌های قرآنی، تأمل در آنها و عبرت گرفتن و اصلاح عقاید و اخلاق در جهت اصلاح فرد و جامعه است.

تفاوت میان داستان‌های قرآن با متون داستانی دیگر بسیار است، چرا که یک متن الهی به صورت بدیهی از یک متن بشری متفاوت است. اما برخی پژوهشگران به نقاط مشترک میان داستان پردازی‌های قرآن با دیگر متون داستانی پرداخته‌اند. از جمله این نقاط مشترک، درون مایه اصلی است که داستان برای عبرت اندوزی و درس گرفتن است، با وجودی که با جنبه‌های زیبایی شناختی خود قصد دارد مخاطب صاحب ذائقه خود را تحت تأثیر قرار دهد (الطراونة، ۱۹۹۲: ۱۷).

گاهی درون مایه اصلی در داستان‌های هنری به تفصیل بیان نشده است و گاهی اصلاً روشن نیست، اما می‌توان آن را از طریق رخدادهای داستان و فرجام آن درک نمود و گاهی نیز درون مایه، با قالبی نمادین و سمبلیک ارائه می‌شود که این قالب در قرآن وجود ندارد، چرا که قرآن، هدف رسالتمند خود را دنبال می‌کند و دارای هدف زیباشناختی نیست.

گاهی داستان‌های قرآنی با داستان‌های هنری در توضیحات و جزئیات، نقطه اشتراک دارند که این توضیحات گاهی خارج از بافت داستان جای می‌گیرد، مانند داستان قارون (قصص: ۷۸) و گاهی نیز در خلال داستان ارائه می‌شود، مانند داستان هامان (غافر: ۳۶-۳۷) که جزئیات در لابلای بیان رخدادهای داستان بیان گردیده است.

چنین توضیحات و جزئیاتی در داستان‌های ادبی مشاهده نمی‌شود و عدم وجود آن، شاید ویژگی مثبت داستان هنری محسوب گردد، چرا که مخاطب فرهیخته را مورد خطاب قرار می‌دهد، اما قرآن کریم تمامی طبقات و اقشار جامعه را مورد خطاب قرار می‌دهد. از این رو

قرآن هدف مورد نظر خود را به صراحت بیان می‌کند تا تقریب به ذهن صورت گیرد. سبک قرآن در روایت داستان متفاوت است؛ گاهی مطلع داستان قرآنی به صورت خلاصه بیان می‌گردد؛ مانند داستان اصحاب کهف (کهف: ۹)، سپس جزئیات داستان پس از این اشاره کوتاه و با زمینه سازی برای ورود به داستان بیان می‌شود. گاهی فرجام داستان و درون مایه آن را بیان می‌کند و داستان را از آغاز روایت می‌کند، مانند داستان حضرت موسی علیه السلام در سوره قصص (قصص: ۳-۶) و گاهی نیز روایت داستان به صورت مستقیم و بدون زمینه سازی یا با خلاصه نگاری صورت می‌گیرد و مخاطب را شوکه می‌کند مانند داستان تولد حضرت عیسی علیه السلام (مریم: ۱۶).

گاهی نیز روایت داستان به صورت گفتمان طولانی یا کوتاه صورت می‌گیرد، آن گاه از طریق قهرمان‌های آن، داستان را روایت می‌کند مانند گفتگوی ابراهیم علیه السلام با خداوند در مورد انگیزش مردگان (بقره: ۲۶۰).

شخصیتهای داستان‌های قرآنی در قرآن نیز به سه دسته تقسیم بندی می‌گردد:

۱. شخصیت پیامبران الهی که در اغلب موارد نمایان است و شخصیت الگویی محسوب می‌گردند که مسلمانان از آنان پیروی می‌کنند و از خلال آن، مواضع متعدد مربوط به شخصیت انسان نمود می‌یابد. گاهی در برابر شخصیت انسانی توانگر مانند سلیمان علیه السلام قرار می‌گیریم و گاهی در برابر انسانی صبور و شکیبا مانند ایوب علیه السلام و گاهی در برابر یوسف با آن دگرذیسی و تحولات شگفت انگیز زندگیش که نمود یک انسان مؤمن و پاکدامن است.

۲. شخصیت مؤمنان که شخصیت پیامبر با مؤمن در ساختار روحی و روانی همسان است، اما در جنبه عصمت متفاوت است که تنها برای پیامبران امکان ثبوت دارد (علیان، ۱۹۹۲: ۵۶). نکته دیگر اینکه، شخصیت‌ها در قرآن شکل ثابتی ندارند حتی در پیامبران، با وجودی که جنبه‌های خیر و نیکی در وجود آنان جمع است، اما تفاوت‌های نمایانی میان آنان وجود دارد، به عنوان مثال سلیمان علیه السلام شیفته سیادت و فرمانروایی و دادگستری در زمین است، اما شخصیت یوسف، فردی ظلم ستیز در زندگی است و صبر پیشه می‌کند تا به گنجینه‌های زمین دست یابد، همان گونه که ایوب علیه السلام در تمامی مشکلات و دشواری‌ها صبر پیشه می‌کند.

۳. شخصیت‌های شر برانگیز: به عنوان مثال فرعون در زمین گردن فرازی می‌کند وهامان

نیز پیرو اوست، پدر ابراهیم نیز نه حاکم است و نه محکوم، بلکه سنت گرای است که به دنبال کردن سیره نیاکان خود حرص می‌ورزد و یا صاحب دو باغ در سوره کهف که انسان متکبری است که فزونی ثروت، او را فریفته خود کرده است.

ادیبان و شاعران نیز پیوسته تحت تأثیر داستان پردازی‌های قرآن بوده‌اند و دلپایشان با تار آن نواخته شده و از آن الهام گرفته‌اند و برای رونق سبک نگارشی و سرایشی و نیکو بیان کردن و زیبایی تصویری خود آن را بکار گرفته‌اند (عبّاس، ۱۹۸۷: ۱۱). این امر هدف و غرض دینی از طریق زیبایی هنری را محقق می‌سازد، چون این زیبایی و جنبه زیباشناختی باعث می‌شود این مفاهیم هموارتر در دل رسوخ کند و به شکلی ژرف‌تر بر عمق جان تأثیر گذار باشد (قطب، ۲۰۰۲: ۱۸۰).

۲. داستان‌های قرآنی در نهج البلاغه:

۲-۱. داستان آفرینش حضرت آدم عليه السلام:

امام علی عليه السلام در موضوع آفرینش آسمانها و زمین می‌فرماید:

«وَأَسْتَأْذِي اللَّهَ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةُ وَدِيْعَتُهُ لَدَيْهِمْ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ، فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ، وَالْخُنُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (اسْجُدُوا لِلْأَدَمِ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ) اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ، وَعَلَبَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقْوَةُ، وَتَعَزَّزَ بِخَلْقَةِ النَّارِ، وَأَسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ، فَأَعْطَاهُ اللَّهُ النَّظْرَةَ اسْتِحْقَاقًا لِلشُّحْطَةِ، وَأَسْتَمَامًا لِلْبَلِيَّةِ، وَإِنْجَازًا لِلْعِدَّةِ، فَقَالَ: (إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ)» (نهج البلاغه، خطبه ۱).

«خداوند از فرشتگان خواست تا آنچه در عهده دارند انجام دهند، و عهدی را که پذیرفته‌اند وفا کنند، اینگونه که بر آدم سجده کنند و او را بزرگ بشمارند و فرمود: «بر آدم سجده کنید؛ فرشتگان همه سجده کردند جز شیطان» غرور و خود بزرگ بینی او را گرفت و شقاوت و بدی بر او غلبه کرد و به آفرینش خود از آتش افتخار نمود و آفرینش انسان از خاک را پست شمرد. خداوند برای سزاوار بودن شیطان به خشم الهی و برای کامل شدن آزمایش و تحقق وعده‌ها به او مهلت داد و فرمود: «تا روز رستاخیز مهلت داده شدی».

امام علیه السلام در این فراز از کلام خود، پس از بیان چگونگی آفرینش آسمانها و زمین و پیدایش ابرها و خلقت جهان از آب، به آفرینش فرشتگان، مراتب و انواع گوناگون آنان اشاره کرده و سپس به داستان آفرینش حضرت آدم علیه السلام می‌پردازند. در واقع امام علیه السلام برای نشان دادن قدرت بی‌حد و حصر خداوند در خلقت هر آنچه اراده می‌کند، از آسمان و زمین و نبات و جماد گرفته تا موجوداتی برتر و والاتر، قدرت خداوند بر آفرینش بشر را یاد آور می‌شود که دارای دو بُعد مادی و معنوی است که اراده الهی او را برترین مخلوقات قرار داده است. موجودی که از مُشتی خاک آفریده شد و با دمیدن روح الهی در او جان گرفت. مخلوقی که نه مانند فرشتگان، ناپیدا و نه مانند نباتات، محدود بود؛ بلکه آمیخته‌ای از همه مخلوقات بود که مَهر جانشینی خدا در زمین بر پیشانی او نهاده شده بود. خداوند پس از اتمام خلقت او به فرشتگان فرمان سجده داد. فرمانی که نشانه برتری انسان بر آنان بود. برتری که نه به خاطر خلقتش، بلکه به خاطر دمیدن روح الهی در کالبد خاکیش بود. آنها همه در برابر عظمت وجود آدم به سجده افتادند مگر ابلیس که به خلقت خود از آتش مباهات ورزید و خلقتِ خاکی انسان را خوار شمرد. خداوند نیز به سبب این ناسپاسی، او را از درگاهش راند اما تا روز معینی مهلتش داد، مهلتی «برای کامل کردن آزمون شیطان، چرا که او قبل از خلقت انسان، خدا را بسیار عبادت می‌کرد، اما باطن او خبیث بود و با خلق آدم و فرمان سجده بر او باطنش آشکار شد» (ستری، ۱۴۱۸، ج ۱: ۵۹۰).

از داستان آدم و ابلیس که در این فراز، می‌توان درسهای عبرت زیر را گرفت:

- ۱- هر کس نسبت به صاحب فضیلتی حسد بورزد یا با انسانی به خاطر مشارکت در ریاست و کار، به دشمنی برخیزد، او بر دین ابلیس است و در قیامت جزء اصحاب او خواهد بود.
- ۲- راه معرفت دین و اخلاق بزرگوارانه، یک راه بیش نیست و آن تسلیم و ثبات بر حق است، نتیجه آن هر چه باشد.
- ۳- بسیاری از مردم اصرار بر باطل دارند نه به خاطر این که باطل را نمی‌شناسند، بلکه به خاطر عناد و دشمنی با مخالفان خود و می‌دانند که این اصرار غلط آنها را به بدترین عواقب گرفتار می‌سازد.

اگر ابلیس توبه می‌کرد و از راه غلط باز می‌گشت به یقین خدا توبه او را می‌پذیرفت و او دارای چنین استعداد و آمادگی‌ای بود ولی معتقد بود یک شرط دارد و آن این است که

خداوند بار دیگر او را مأمور به سجده برای آدم نکند، در حالی که خداوند قبول توبه او را مشروط به این شرط کرده بود (مغنیه، ۱۴۰۰، ج ۵۱: ۱).

این سخنان امام بر گرفته از کلام خداوند است که می‌فرماید:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ، فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» (حجر: ۲۸-۳۱).

«و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی است می‌آفرینم. هنگامی که کار آن را به پایان رساندم و در او از روح خود دمیدم، همگی بر او سجده کنید. همه فرشتگان بی‌استثنا سجده کردند جز ابلیس، که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد.»

۲-۲. تبیین چگونگی دشمنی شیطان با آدم و آدمیان:

در ادامه امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَارًا أَرْغَدَ فِيهَا عَيْشُهُ، وَآمَنَ فِيهَا مَحَلَّتُهُ، وَحَذَرَهُ إِبْلِيسَ وَعَدَاوَتَهُ، فَاغْتَرَهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَةً عَلَيْهِ بَدَارِ الْمَقَامِ، وَمُرَافَقَةَ الْأَبْرَارِ، فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ، وَالْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ، وَأَسْتَبَدَلَ بِالْجَدَلِ وَجَلًّا، وَبِالْإِغْتِرَارِ نَدْمًا. ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ، وَلَقَاهُ كَلِمَةً رَحْمَتِهِ، وَوَعَدَهُ الْمَرَدَّ إِلَى جَنَّتِهِ، وَأَهْبَطَهُ إِلَى دَارِ الْبَلِيَّةِ، وَتَنَاسَلَ الذَّرِّيَّةُ» (نهج البلاغه، خ ۱).

«سپس خداوند آدم را در خانه‌ای مسکن داد که زندگی در آن گوارا بود. جایگاه او را امن و امان بخشید و او را از شیطان و دشمنی او ترساند. پس شیطان او را فریب داد، بدان علت که بر زندگی آدم در بهشت و هم نشینی او با نیکان حسادت ورزید. پس آدم یقین را به تردید، و عزم استوار را به گفته‌های ناپایدار شیطان فروخت و شادی خود را به ترس تبدیل کرد که فریب خوردن برای او پشیمانی آورد. آنگاه خدای سبحان در توبه او به روی آدم گشود و کلمه رحمت بر زبان او جاری ساخت و به او وعده بازگشت به بهشت را داد. آنگاه آدم را به زمین، خانه

آزمون‌ها و مشکلات فرود آورد تا ازدواج کند و فرزندی پدید آورد».

امام علیؑ پس از بیان داستان آفرینش انسان و آنچه بر او گذشت؛ از سجده فرشتگان تا نافرمانی ابلیس و سقوط او از مقام قرب الهی به حضيض ذلت و خواری، به تبیین چگونگی دشمنی شیطان با آدم علیهما السلام و دودمان او می‌پردازند. امام به منظور بر حذر داشتن مخاطبان از شیطان و گوشزد کردن دشمنی دیرینه و سرانجام ناگوار پیروی از دسیسه‌های او، به داستان سُکنی گزیدن آدم و حوا در بهشت و نیرنگ شیطان برای اخراج آنها از مقام قرب الهی اشاره می‌نمایند. چرا که در آن هنگام بود که ابلیس برای اولین بار توانست با تکیه بر علم خود به میل فطری انسان به جاودانگی و رسیدن به مقام قرب الهی، آدم را بفریبد تا به طمع وعده ابلیس، یقین خود در مورد دشمنی شیطان را به تردید، و شادی و آرامش خود در بهشت را به ترس دوری از رحمت خدا مبدل سازد.

خداوند آدم و حوا را در بهشت وارد ساخت و همه نعمت‌های بهشتی را بر آن دو حلال گردانید به جز یک درخت که آنان را حتی از نزدیک شدن به آن بر حذر داشت. «در تفسیر امام حسن عسکری آمده: آن درخت ممنوعه درخت علم و دانش محمد و آل محمد بوده که خداوند به واسطه آن ایشان را بر سایر خلائق برگزیده و برتری داده و آن درخت اختصاص به اهل بیت داشته است» (جزایری، ۱۳۸۹: ۵۴).

شیطان این مقام والای آدمی را بر نتافت و او را با وعده زندگی جاودان و رسیدن به مقام فرشتگان فریب داد تا از میوه ممنوعه بخورد. اما آنچه که نصیب آدم شد، جز پیشمانی چیزی نبود. خداوند آدم و حوا را به سبب ترک اولی از بهشت بیرون کرد و به زمین، جایگاه ابتلا و آزمون فرود آورد. همانگونه که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ، فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» (بقره: ۳۵-۳۶).

«وگفتیم: ای آدم تو با همسرت در بهشت سکونت کن، و از نعمت‌های آن از هر جا می‌خواهید گوارا بخورید، اما نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد. پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد و آنان را از آنچه

در آن بودند بیرون کرد و به آن‌ها گفتیم همگی به زمین فرود آید در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود و برای شما در زمین تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود. سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد و خداوند توبه او را پذیرفت، چرا که خداوند توبه پذیرمهربان است.»

۲-۳. هشدار در مورد دشمنی‌های شیطان با بیان داستان‌های قبایل:

امام می‌فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمَّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سَوَىٰ مَا أَلْحَقَتْ الْعَظْمَةَ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ، وَقَدَحَتْ الْحَمِيَّةَ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ، وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ، وَالزَّمَهُ أَثَامَ الْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (نهج البلاغه، خ ۱۹۲).

«و شما مانند قبايل نباشيد که بر برادرش تکبر کرد، خدا او را برتری نداد، خويشتن را بزرگ می‌پنداشت و حسادت او را به دشمنی واداشت، تعصب آتش کينه در دلش شعله‌ور کرد و شیطان باد کبر و غرور در دماغش دمید و سرانجام پشیمان شد و خداوند گناه قاتلان را تا روز قیامت برگردن او نهاد.»

امام علی علیه السلام در هشدار در مورد دشمنی‌های شیطان، پس از فراخواندن مخاطبان خود به عبرت گرفتن از فرجام ابلیس که غرور بیجای او موجب رانده شدنش از بارگاه امن الهی شد، مردم را به تواضع و فروتنی و دست برداشتن از تعصب‌های جاهلانه توصیه می‌کند؛ چرا که برانگیختن این گونه تعصب‌ها و خود خواهی‌ها را از دسیسه‌های شیطان برای مغلوب کردن انسان‌ها در نبرد با او می‌دانند و تواضع و فروتنی را تنها راه رهایی از این وسوسه‌های شیطانی معرفی می‌کنند. زیرا امام به راستی می‌داند که شیطان با توسل به آنچه که او را از عرش خدا به زیر انداخت، از آدم و ذریه او انتقام خواهد گرفت. سپس برای روشن ساختن عمق تأثیر این دست تعصب‌ها در وجود انسان و رقم خوردن سرنوشت او، به داستان‌های قبایل اشاره می‌کند. امام مخاطبان خود را به همانند نشدن با قبایل توصیه می‌کند، چرا که پس از هبوط آدم و حواء علیهم السلام به زمین، قبایل، اولین نفر از دودمان آدم علیه السلام بود که شیطان او را به واسطه تکبر بر قتل برادرش تحریک کرد، آن هم در حالی که خداوند هابیل را فقط به

خاطر اخلاصش بر قابیل برتری داد. سرانجام نفس سرکش او، محبت برادری را از یادش برد و به جای آن کینه و حسد نشاناند تا آنجا که هابیل را کشت و اولین گناهکار و اولین قاتل بر روی زمین شد. حضرت در این فراز فرزند را به مادر نسبت داده، نه به پدر، درباره این انتساب وجوهی ذکر شده است:

الف: ثعلبی می‌گوید: جزء حقیقی فرزند از ناحیه مادر است (در شکم مادر، صورت آدمی درست می‌شود) آنچه از پدر می‌باشد نطفه است و آن هم جزء مادّی فرزند است نه حقیقت او، و نسبت فرزند به پدر از نظر حکمی است نه حقیقی.

ب: بعضی گفته‌اند: قابیل به علت کشتن برادر که گناه بزرگی است انتساب خود را از پدر برید، چنان که فرزند نوح به دلیل انجام دادن خلاف، از انتساب به خاندانش قطع شد.

ج: وجه سوم آن که چون عاطفه مادری بیشتر است؛ بیشترین مهربانی که میان برادران وجود دارد از ناحیه مادر است نه از جانب پدر، به این دلیل، حضرت فرموده است به فرزند مادرش کبر ورزید، که بهترین وجه، همان وجه اول می‌باشد (ابن میثم، ۱۴۱۷، ج ۴: ۴۱).

حضرت با بیان اصل خویشاوندی، زشتی بیشتر این تکبر را هم فهمانده است زیرا به این مطلب اشاره دارد که هر دو از یک بطن هستند و هیچ کدام بر دیگری رجحانی ندارند تا جای خود بزرگ بینی و تکبر بر دیگری داشته باشد، و به جامعه انسانی نیز فهمانده است که چون همه از یک نسلند، شایسته نیست که بر هم دیگر فخر و مباهات داشته باشند، و این حقیقت را با این بیان صریح که خداوند هیچ فضیلت و برتری برای او، بر برادرش قرار نداده بود، تأکید فرموده است.

همانگونه که خداوند در قرآن، این داستان را بیان می‌کند و می‌فرماید:

«وَأَسْأَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، لئن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِنَقْتُلَنَّكَ مَا أَنَا بِبِاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ، فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (مائده: ۲۷-۳۰)

«وداستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان. هنگامی که هر کدام کاری برای

تقرب انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، (برادری که عملش پذیرفته نشده بود به برادر دیگر) گفت: به خدا سوگند تو را خواهم کشت برادر گفت: خدا تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد... نفس سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد. سرانجام او را کشت و از زیانکاران شد».

۳. اشاره به داستان حضرت صالح علیه السلام در بیان عدم رضایت به کردار ستم پیشگان: امام علیه السلام در بیان راه حق و حقیقت و گزینش راه روشن و شفاف برای رسیدن به مقصد و خودداری از گام نهادن در جاده‌های تاریک و مبهم که به بیراهه رفتن منجر خواهد شد، می‌فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرَّضَىٰ وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرَّضَىٰ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ حَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ حَوَارِ السَّكَّةِ الْمُحْمَاةِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ»
(نهج البلاغه، خ ۲۰۱).

«ای مردم همه افراد جامعه در خشنودی و خشم شریک می‌باشند، چنانکه شتر ماده قوم ثمود را یک نفر دست و پا برید، اما عذاب آن تمام قوم ثمود را گرفت، زیرا همگی آن را پسندیدند. خداوند سبحان مس فرماید: «ماده شتر را پی کردند و سرانجام پشیمان شدند». سرزمین آنان چونان آهن گداخته‌ای که در زمین نرم فرو رود، فریادی زد و فرو ریخت».

امام مخاطبان خود را به نترسیدن از پیروی امامشان و ایمان به ولایت ایشان امر می‌کند، چرا که مردمی که به خصوص در زمان عثمان و معاویه بر گرد سردمداران ظلم و ستم جمع شده بودند، در واقع بر سر سفره‌ای شریک شده بودند که به گفته امام سیری آن کوتاه، و گرسنگی آن طولانی بود. چرا که آنان حاضر بودند برای آرامش خود در زندگی و دور ماندن از آزار معاویه و ملازمان او حتی دین خود و ولی امرشان را فدا کنند.

امام مردم را به راضی نبودن به اعمال ستمگران در حق ایشان (امام) و راضی نبودن به بدعت‌ها و زشتی‌های آنان فرا می‌خواند؛ زیرا راضی بودن به ارتکاب یک عمل، عین انجام آن است و آنان را در ثواب و عقاب با هم شریک می‌کند. همانطور که ناقه، آیه خدا در بین قوم

ثمود را تنها یک نفر یعنی "قدار بن سالف" پی کرد، ولی عذاب خداوند شامل همه قوم شد. چرا که مردم با وجود اینکه با چشم خود معجزه صالح عليه السلام را دیده بودند باز هم از او پیروی نکرده و به عهد خود به صالح در مورد آزار نرساندن به ناقه وفا ننمودند و همه بر قتل آن با یکدیگر هم پیمان شدند. بر اساس آنچه در روایات موجود است «پی کننده ناقه، یعنی "قدار بن سالف" خطاب به مردم گفت: تا زمانی که همه شما راضی نشده‌اید آن را پی نخواهم کرد و حتی برای گرفتن رضایت به نزد زانی هم می‌رفتند که در پرده بودند و به آنان می‌گفتند: آیاراضی هستی؟ و او در پاسخ می‌گفت: آری. همچنین از بچه‌ها هم رضایت می‌گرفتند» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۴۶۹).

در فرهنگ اسلامی نه تنها شرکت در عمل یا معاونت در مقدمات، سبب شراکت در نتیجه‌ها می‌شود؛ بلکه رضایت قلبی نیز این اثر را دارد. در آیه‌ای که حضرت مورد استناد قرار می‌دهند، جمله "فَعَقَرُوهَا" به صورت صیغه جمع آمده است، زیرا همگی به عمل او راضی بودند و این رضایت خود را با دعوت کردن و تشویق او به انجام دادن این عمل زشت، ابراز کردند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج: ۶: ۲۸).

بنابراین همه قوم ثمود به پی کردن ناقه راضی و همه در گناه کشتن و عذاب آن با هم شریک بودند. آنچه‌ای که خداوند می‌فرماید:

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحُورِينَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ: هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» (شعراء: ۱۵۳-۱۵۸).

«گفتند: ای صالح تو از افسون شدگانی، تو فقط بشری همچون مایی. اگر راست می‌گویی آیت و نشانه‌ای بیاور. گفت: این ناقه‌ای است که آیت الهی است برای او سهمی و برای شما سهم روز معینی است. کمترین آزاری به آن نرسانید که عذاب روزی بزرگ شما را فرا خواهد گرفت. سرانجام بر او حمله نموده او را پی کردند و سپس از کرده خود پشیمان شدند و عذاب الهی آنان را فرا گرفت. در این آیت و نشانه‌ای است، ولی بیشتر آنان مؤمن نبودند.»

۴. داستان حضرت موسی علیه السلام:

۴-۱. ذکر ویژگی‌های اهل بیت با بیان داستان موسی علیه السلام و ساحران:

حضرت علی علیه السلام در فرآزی از کلام خود با بیان ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام که هادیان امت اسلامی به سوی سعادت و نجات از تاریکی جهالت هستند، از حيله گری‌های جاهلان بصره در مورد ایشان پرده بر می‌دارند. امام که با صفای باطن خود نسبت به مکر، حيله و پیمان شکنی نادانانی چون طلحه و زبیر آگاه بودند، شرایط جامعه را به گونه‌ای یافتند که مصلحت دین را در سکوت خود دیدند. اما پس از جنگ با طلحه و زبیر، امام زبان بسته را گشوده و حقایق را آشکار نموده، می‌فرمایند:

«الْيَوْمَ أَنْطَقَ لَكُمْ الْعَجَمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ عَزَبَ رَأَى إِمْرِي تَخَلَّفَ عَنِّي مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ لَمْ يَوْجِسْ مُوسَى خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ» (نهج البلاغه، خ، ۴).

«امروز زبان بسته را به سخن می‌آورم. دور باد رأی کسی که با من مخالفت کند. از روزی که حق به من نشان داده شد، هرگز در آن شک و تردید نکردم! کناره گیری من چونان حضرت موسی در برابر ساحران است که بر خویشتن بیمناک نبود، ترس او بر این بود که مبادا جاهلان پیروز شده و دولت گمراهان حاکم گردد.»

در حقیقت «امام علیه السلام» در این بخش از کلام خود به پاسخ سؤالی می‌پردازند که پس از جنگ جمل به ذهن بعضی می‌رسید که چرا امام از ماجرای این جنگ نگران بودند و می‌فرمایند: نگرانی من هرگز به خاطر خودم نبود، بلکه به خاطر این بود که مبادا با آمدن همسر پیامبر به میدان و فریاد دروغین خونخواهی قتل عثمان و حضور جمعی از صحابه پیمان شکن در لشکر دشمن، گروهی از عوام به شک و تردید بیفتند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج: ۱، ۴۲۹).

امام ترس خود در طول دوران سکوت را به ترس موسی در برابر ساحران تشبیه می‌کنند، آن زمان که ساحران هر آنچه از سحر و جادو می‌دانستند به کار گرفتند تا با تکیه بر آن بر موسی علیه السلام غلبه کنند و مردم را از پیروی و ایمان به او بازدارند و با توسل به جادو و سحر توانستند اعجاب شاهدان ماجرا را برانگیزند. در آن هنگام بود که موسی در وجود خود

احساس ترس نمود که ترس او در آن هنگام، از جان خود نبود، بلکه به خاطر غلبه باطل بر حق و ظالم بر مظلوم بود. همانگونه که ترس امام از پیامدهای جنگ جمل به همین دلیل بود. و در واقع «حیله‌گری‌های معاویه و معاویه صفتان و فریب خوردگانی مثل طلحه و زبیرها و سکوت گروهی دیگر که مقدمه‌هایی برای پنهان شدن حق و آشکار شدن باطل است، عامل ترس امیرالمؤمنین است که به هیچ وجه جنبه شخصی ندارد» (جعفری، ۱۳۵۸، ج ۳: ۵۸). خداوند در قرآن کریم در مورد داستان رویارویی موسی علیه السلام با سحر ساحران می‌فرماید:

«قالوا یا موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى قَالَ بَلِ الْقَوْلُ فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعَصِيئُهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (طه: ۶۵-۶۸).

«ساحران گفتند: ای موسی آیا تو اول عصای خود را می‌افکنی، یا ما کسانی باشیم که اول بیفکنیم؟ گفت: شما اول بیفکنید. در این هنگام طناب‌ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کنند. موسی ترس حقیقی در دل احساس کرد. گفتیم: ترس تو مسلماً پیروز و برتری.»

۲-۴. معرفی الگوهای ساده زیستی با بیان داستان سفر موسی علیه السلام به مدین:
امام در توصیه به زهد و پارسایی می‌فرماید:

«وَإِنْ شِئْتَ تَتَّبِعْ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَلَقَدْ كَانَتْ حَضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ لِهُزَالِهِ وَتَشَدُّبِ لَحْمِهِ» (نهج البلاغه، خ ۱۶۰).
«و اگر می‌خواهی دومی را، موسی و زندگی او را تعریف کنم، آنجا که می‌گوید:
«پروردگارا هر چه به من از نیکی عطا کنی نیازمندم. به خدا سوگند، موسی جز قرص نانی که گرسنگی را بر طرف سازد چیز دیگری نخواست. زیرا موسی از سبزیجات زمین می‌خورد، تا آنجا که بر اثر لاغری و آب شدن گوشت بدن، سبزی گیاه از پشت پرده شکم او آشکار بود.»

حضرت علی علیه السلام با توجه به اینکه مظاهر دنیا پرستی یعنی حبّ مال، حبّ جاه و حبّ

شبهوت در همه جوامع، به ویژه در جامعه زمان ایشان که موجب گسترش فساد و جنگ و خونریزی شده و رقابت‌های دنیاپرستانه، دامن بسیاری را به گناه آلوده ساخته بود، در سخنان خود مخاطبان را به زهد و تقوی و دوری از دنیاپرستی فرا می‌خوانند و با یادآوری روش زندگی پیامبران الهی، شیوه زندگی زاهدانه و شرافتمندانه را به آنان می‌آموزند.

حضرت به داستان زندگی موسی علیه السلام اشاره می‌کنند چرا که او در حالی که پیامبر خدا بود، دوران کودکی‌اش را در قصر فرعون، در نعمت، ثروت و قدرت سپری کرده و از مقربان درگاه او بود. اما زندگی در نهایت دارای و قدرت هیچگاه او را فریفته دنیا نساخت و او همواره زاهدانه زندگی کرد و با تمام وجود از دنیا و متعلقات آن مبرا بود و حتی هنگامی که پس از نزاع با مردی قبطی، ناخواسته او را کشت و به خاطر صدور فرمان اعدامش از طرف فرعون و درباریان بدون هیچ مرکب و خادمی به مدین فرار کرد و همانطور که ابن عباس نقل می‌کند «از مصر تا مدین جز سبزیجات و برگ درختان چیزی نخورد و لاغر بود به طوری که کفش‌های او از پایش بیرون می‌آمد» (ابن کثیر، ۱۹۸۷، ج ۵: ۳۰۶) و فرمود: خداوند! من به هر خیر و نیکی که به سویم بفرستی نیازمندم و در آن حال تنها از خداوند به اندازه یک قرص نان طلب کرد تا بتواند با آن گرسنگی شدید خود را بر طرف کند، در حالی که می‌توانست از خدا تمام نیازهای خود را طلب کند. در واقع «درست است که موسی در این شرایط فوق العاده به طور طبیعی در مضیقه بود؛ ولی مهم این است که تنها به اندازه رفع ضرورت از خدا طلب کرد و این دلیل روشنی بر زندگی زاهدانه اوست» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۲۳۶).

۴-۳. اشاره به خدانشناسی با بیان داستان سخن گفتن خدا با موسی علیه السلام:

امام در باب موضوع خدانشناسی می‌فرمایند:

«وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَأَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا بَلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدْوَاتٍ وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ» (نهج البلاغه، خ ۱۸۲).
 «و(خداوند) با حواس درک نشود، و با مردم مقایسه نگردد، خدایی که بدون اعضا و جوارح و زبان و کام با موسی سخن گفت و آیات بزرگش را به او نشان داد».

در این کلام، امام خداوند را این گونه معرفی می‌کنند که با حواس درک نمی‌شود و برای

سخن گفتن با بندگانش نیازی به زبان و کام ندارد. همانگونه که بدون اعضاء و جوارح در طور سینا با موسی سخن گفت. زمانی که موسی با خانواده خود به سوی مصر حرکت کرد و در مسیر، راه را گم کرد. از دور آتشی دید و به طرف آن رفت تا شاید بتواند شعله‌ای از آن را برای همراهانش بیاورد یا به واسطه آن راه را بیابد. در همانجا بود که خداوند با او سخن گفت و آیات عظیمش را به او نشان داد. «گفته شده مراد از آیات عظیم در سخن امام، آیات خداوند در چگونگی سخن گفتن با موسی است. گفته‌اند موسی آواز را از شش جهت می‌شنید و این به این معناست که کلام خدا بر موسی نازل می‌گشت و در لوح ضمیر او نقش می‌بست، بدون اینکه از جهت معینی شنیده شود» (ابن میثم، ۱۳۸۸، ج ۳: ۵۹)

۴-۴. اشاره به فلسفه آزمون‌های الهی با بیان داستان حضور حضرت موسی وهارون عليهما السلام نزد فرعون:

امام در باب ضرورت عبرت گرفتن از گذشتگان، به بیان فلسفه آزمون‌های الهی می‌پردازد و می‌فرماید:

«فَإِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضَعْفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَى فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَبِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مَلِكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ أَلَا تَعَجِبُونَ مَنْ هَذَا يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءَ الْمُلْكِ وَهَذَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ» (نهج البلاغه، خ ۱۹۲).

«همانا خداوند سبحان، بندگان متکبر خود را با دوستان خود که در چشم آنها ناتوانند می‌آزماید. وقتی که موسی بن عمران و برادرش هارون، بر فرعون وارد شدند، و جامه‌های پشمین به تن و چوب دستی به دست داشتند، و با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم پروردگار شود، حکومت و ملکش جاودانه بماند و عزتش برقرار باشد. فرعون گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که دوام عزت و جاودانگی حکومت را به خواسته‌های خود ربط می‌دهند در حالی که در فقر و بیچارگی به سر می‌برند.»

امام در این سخنان مردم را به این امر توصیه می‌کند که به خاطر جهلشان نسبت به

آزمون‌های الهی، داشتن مال و فرزند فراوان را نشانه خشنودی خدا و نداشتن آن دو را دلیلی بر خشم او ندانند. چه بسا آزمونی با فقر و نداری برای رسیدن به بالاترین مقام‌های معنوی در نزد خدا باشد. همانگونه که خداوند بندگان صالح خود همچون پیامبران را با فقر و تنگدستی آزمود. چه بسا داشتن مال و فرزند زیاد، نشانه خشم خدا به خاطر فراوانی گناهان باشد، همانطور که به فرعون و همراهان او انواع نعمت‌ها را ارزانی داشت. زیرا خداوند بندگان سرکش و متکبر خود را به طرق گوناگون آزمایش می‌کند، گاهی با توانایی‌هایی که در وجود آنان قرار داده و گاهی به وسیله ثروت و دارایی و گاهی نیز به وسیله کسانی که در چشم ایشان، خوار و ناچیز به نظر می‌رسند. همانگونه که فرعون را به وسیله موسی و هارون آزمایش کرد زمانی که با لباس‌های پشمی و ظاهری به دور از زینت‌های دنیا بر او وارد شدند و او را به ایمان به خدای یکتا دعوت کردند و تسلیم شدنش در برابر خدا را ضامن بقای ملک و عزتش دانستند. فرعون پس از شنیدن سخنان آن دو شروع به تمسخر آنان کرد.

«موسی هنگامی که رفتار فرعون را دید به او گفت: حتی اگر نشانه آشکاری (از پیامبریم) بیاورم، باز هم ایمان نمی‌آوری؟ اما نشانه آشکار و یقین حقیقی نزد فرعون، طلا و حکومت بود. به همین خاطر به قوم خود گفت: آیا ملک مصر از آن من نیست و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ سپس رو به موسی کرد و گفت: اگر خدایی به غیر از من برگزینی، تو را از زندانیان قرار خواهم داد» (مغنیه، ۱۴۰۰، ج ۳: ۱۲۵). این در حالی است که اگر خدا می‌خواست تمام هستی را مستخر پیامبران خود قرار می‌داد تا مردم فوج فوج به آنان ایمان بیاورند که اگر چنین می‌کرد هرگز آزمون و ثواب و عقاب مفهومی نمی‌یافت.

۴-۵. بیان علت پیروزی و شکست امت‌ها با بهره‌گیری از داستان قوم بنی اسرائیل و فرعونیان:

امام در باب سخن پیرامون علل پیروزی و شکست امت‌ها می‌فرماید:

«و تَدَبَّرُوا أحوالَ المَاضِينَ مِنَ المَؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِصِ وَالْبَلَاءِ
أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الخَلَائِقِ أَعْبَاءً وَأَجْهَدَ العِبَادِ بَلَاءً وَأَضْيَقَ أَهْلَ الدُّنْيَا حَالاً أَتَّخَذَتْهُمْ
الفِرَاعِنَةُ عبيدًا فَسَامُوهُمْ سَوَاءَ العَذَابِ وَجَرَّعُوهُمْ المَرَارَ» (نهج البلاغه، خ ۱۹۲).
«و در احوالات مؤمنان پیشین، اندیشه کنید که چگونه در حال آزمایش و

امتحان به سر بردند. آیا بیش از همه مشکلات بر دوش آنان نبود؟ و آیا بیش از همه مردم در سختی و زحمت نبودند؟ و آیا بیشتر از همه مردم جهان در تنگنا قرار نداشتند؟ فرعون‌های زمان آنها را به بردگی کشاندند و همواره بدترین شکنجه‌ها را بر آنان وارد کردند و انواع تلخی‌ها را به کامشان ریختند».

امام مخاطبان خود را به وحدت، انسجام و صبر در برابر ناملایمات و سختی‌ها توصیه می‌کنند و اینکه از سرگذشت امت‌های پیشین عبرت بگیرند که چگونه در برابر ستمگران زمان خود ایستادگی کردند و عزت خود را حفظ کرده یا با کینه توزی و تفرقه موجبات شکست خود را فراهم کردند.

از جمله امت‌های مؤمن که مایه عبرتند، امت بنی اسرائیل است که فرعون‌های زمان آنان را مورد شکنجه و آزار قرار می‌دادند، فرزندان آنان را می‌کشتند و زنان و دختران آنان را به بردگی می‌گرفتند. در حالی که هیچ وسیله دفاعی نداشتند، با این وجود همواره تلاش می‌کردند که دین خود را حفظ کرده و خود را از فساد و آلودگی‌های زمان نگه دارند تا اینکه خداوند رحمان آنان را از ستم نجات داد و بر ظالمان پیروز کرد. همان گونه که در آیات قرآن ذکر شده و می‌فرماید: «وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَ كَمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ وَفِي بَلَاءٍ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٍ» (بقره: ۴۹) و به یاد آورید آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم، که همواره شما را به بدترین صورت آزار می‌دادند، پسران شما را سر می‌بریدند و زنان شما را زنده نگه می‌داشتند و در اینها آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود.

امام در موضع دیگری می‌فرماید:

«لَكِنَّكُمْ تَهْتَمُونَ مَتَاهَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَعَمْرِي لِيُضَعَّغَنَّ لَكُمْ التِّيَهُ مِنْ بَعْدِي أضعافاً بَمَا خَلَقْتُمُ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَقَطَعْتُمُ الْأَدْنَى وَوَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ» (نهج البلاغه، خ ۱۶۶).

«اما چونان امت بنی اسرائیل در حیرت و سرگردانی فرو رفتید. به جانم سوگند سرگردانی شما پس از من بیشتر خواهد شد. چرا که به حق پشت کردید و با نزدیکان پیامبر بریده، به بیگانه‌ها نزدیک شدید».

امام در این سخنان، زبان به نکوهش شنوندگان می‌گشاید، چرا که آنها در زمانی که

می‌بایست به حمایت از امام علی علیه السلام که جانشین بر حق پیامبر بودند برمی‌خاستند و در راه خدا جهاد می‌کردند تا امام با تکیه بر حمایت آنها حکومت اسلامی را از چنگال دشمنان خدا یعنی معاویه و سردمداران ظالم بیرون بکشند، سکوت کردند و با دفاع نکردن از حق و ضعف و سستی در از بین بردن حکومت باطل، باعث شدند کسانی که استحقاق حکومت را نداشتند بر آنان مسلط شوند.

امام سرگردانی مردم در زمان خود را به سرگردانی بنی اسرائیل تشبیه می‌کنند و آنچه باعث این شباهت است، همان ضعف، سستی و زبونی آنهاست. از آنجا که پس از هلاکت فرعونیان، خداوند به بنی اسرائیل فرمان داد تا در سرزمین فلسطین وارد شده و با از بین بردن عمالقه که گروهی ظالم بودند، در امنیت کامل در آنجا زندگی کنند. اما بنی اسرائیل از فرمان خدا سرباز زده و به موسی گفتند: تو به همراه خدایت به جنگ با آنان بروید و زمانی که پیروز شدید، ما وارد فلسطین می‌شویم. «این پاسخ بنی اسرائیل (نیز) بیانگر ضعف و سستی بنی اسرائیل در مسئله جهاد بود، استعمار فرعونی آن چنان آنان را ذلیل و زبون نموده بود که آنها هرگز حاضر نبودند برای حفظ عزت خود با یغیان بجنگند» (محمدی اشتهاردی، ۱۳۸۸: ۲۷۷).

موسی که از سخنان بنی اسرائیل سخت دلگیر شده بود از خدا خواست که بین او و قوم فاسق بنی اسرائیل، جدایی بیافکند. خدا نیز بر آنان غضب نمود و چهل سال آنها را در سرزمین "تیه" سرگردان کرد. بنابراین شباهت امت امام با قوم بنی اسرائیل همان سستی آنها در اجرای فرامین الهی و ولّی خداست و اینکه آنان با بریدن از حق و پیوستن به باطل بر حیرت خود افزودند، پس همانگونه که خداوند بنی اسرائیل را با سرگردانی در بیابان تیه خوار گردانید، راحت طلبان و سستی کنندگان از امت امام را نیز به وسیله غلبه ظالمان بر آنان خوار ساخت. اما اینکه امام می‌فرمایند: سرگردانی شما پس از من افزون می‌شود، اشاره به حکومت بنی امیه دارد. «چرا که بنی اسرائیل مدت ۴۰ سال در وادی "تیه" سرگردان بودند، ولی حکومت بنی امیه بر امت امام ۱۲۰ سال طول کشید» (سید رضی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۷۸۹). قرآن کریم نیز داستان بنی اسرائیل را در آیات ۲۰-۲۶ سوره مائده به تفصیل بیان می‌کند.

۵. داستان حضرت داوود علیه السلام و الگوگیری از زهد وی:

امام پیرامون سیره پیامبران الهی به زندگی حضرت داوود علیه السلام اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«وإن شئت ثلثت بـداوودَ عليه السلام صاحبَ المَزاميرِ وقارِيءِ أهلِ الجَنَّةِ فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الخِوصِ بِيَدِهِ وَيَقُولُ لِجُلَسَائِهِ: أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا وَيَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا» (نهج البلاغه، خ ۱۶۰).

«و اگر خواهی سومی را حضرت داوود، صاحب نی‌های نوازنده، و خواننده بهشتیان را الگوی خویش سازی، که با هنر داستان خود از لیف خرما زنبیل می‌بافت و از هم نشینان خود می‌پرسید: چه کسی از شما این زنبیل را می‌فروشد؟ و با بهای آن به خوردن نان جوی قناعت می‌کرد».

امام عليه السلام در ادامه سخن از آفات دنیا پرستی در زندگی، مردم را به الگوگیری از زندگی حضرت داوود به عنوان اسوه ساده زیستی و زهد دعوت می‌کنند. در واقع هدف امام از ذکر الگوهای زهد و تقوی مانند حضرت داوود عليه السلام آشکار کردن حقیقت دنیاست و اینکه دنیا کوششی را در جهت تأمین زندگی و فراهم کردن اسباب آن برای همه طلب می‌کند و پرستش مال به جای خدا و حق و راستی، موجب تسلط شر و فساد در جامعه می‌شود. امام عليه السلام در این میان به زندگی حضرت داوود عليه السلام اشاره می‌کند و به بیان این امر می‌پردازد که داوود عليه السلام با وجود اینکه خود در عین پیامبری، پادشاهی صاحب قدرت و مکتب بود، هیچگاه به روش ثروتمندان زمان خود زندگی نکرد. او در دنیا فردی زاهد بود و خدا را بسیار عبادت می‌کرد. شب‌ها با زنده داری و روزها با روزه داری مأنوس بود و با تمام وجود از دنیا رویگردان بود و روزی خود را در تلاش خود برای کسب آن قرار داده بود. همان گونه که این روایت از امام صادق عليه السلام این گفته‌ها را تأیید می‌کند که فرمودند: «خداوند به حضرت داوود وحی کرد: نِعَمَ الْعَبْدُ أَنْتَ إِلَّا أَنْكَ تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ؛ یعنی تو نیکو بنده‌ای هستی؛ جز اینکه هزینه زندگی خود را از بیت المال تأمین می‌کنی. حضرت داوود چهل روز گریه کرد و از خدا خواست که وسیله‌ای برای او فراهم کند که از بیت المال مصرف نکند، خداوند آهن را برای او نرم کرد و او هر روز با آهن نرم زره می‌بافت و آن را می‌فروخت به طوری که در سال ۳۶۰ زره بافت و از بیت المال بی‌نیاز گردید» (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۸: ۳۸۱).

امام عليه السلام از حضرت داوود، با عنوان صاحب مزامیر و قاری اهل بهشت یاد می‌کند و با این عبارات به مقامات برجسته معنوی آن حضرت در دنیا و آخرت اشاره می‌نماید. خداوند

چنان دانشی به او ارزانی داشته بود که مزامیر را انشاء می‌کرد و آن را با صدای بسیار زیبایی می‌خواند. گفته شده آواز او آن چنان دلنشین بود که حتی پرندگان با او هم‌نوا می‌شدند و حیوانات وحشی برای شنیدن صدایش در بین مردم رفت و آمد می‌کردند، بدون آنکه واهمه‌ای داشته باشند و کوه‌ها و پرندگان به همراه او تسبیح می‌گفتند. و «قاری اهل بهشت بودن، اشاره به مقام اخروی اوست که در آنجا نیز اولیاء الله را با صدای زیبا و مناجاتش با خدا به لذت قرب پروردگار و عشق و شوق به ذات پاک او می‌رساند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۲۳۷).

قرآن کریم به زندگی حضرت داوود علیه السلام و نرم شدن آهن برای او اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِمَّا فَضَّلْنَا يَا جِبَالُ أَوْبَىٰ مَعَهُ وَالطَّيْرِ وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ» (سبأ: ۱۰).
 «و ما به داوود از سویی خود فضیلتی بزرگ بخشیدیم، ای کوه‌ها و ای پرندگان با او هم آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گوید و آهن را برای او نرم کردیم».

۶. داستان حضرت سلیمان علیه السلام و درس گرفتن از تاریخ:

امام در سفارش به پرهیزگاری و پند پذیری از تاریخ می‌فرماید:

«فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُودَ الَّذِي سُخِّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ التُّبُوءِ وَعَظِيمِ الزُّلْفَةِ» (نهج البلاغه، خ ۱۸۲). «و اگر راهی برای زندگی جاودانه وجود می‌داشت، یا از مرگ گریزی بود، حتی سلیمان بن داوود چنین می‌کرد. او که خداوند حکومت بر جن و انس را همراه با نبوت و مقام بلند قرب و منزلت، در اختیارش قرار داد».

امام به وعظ و اندرز شنوندگان می‌پردازد و گفتار خود را با سفارش به پرهیز از نافرمانی خدایی که انسان را به وسیله جامه‌ای پوشاند و وسایل زندگی را برای او فراهم کرد آغاز می‌کند. سپس مخاطبان خود را به مرگ، که تقدیری حتمی برای بشر است یادآور می‌شود. چرا که هیچ راه فراری از آن وجود ندارد و هیچ موجودی برای جاودانگی در دنیای فانی خلق نشده است. امام برای روشن تر شدن این موضوع، زندگی حضرت سلیمان و جریان مرگ او را بیان می‌کنند. سلیمان علیه السلام، نیرومندترین پادشاه در این جهان بود چرا که «خداوند باد را

مسخر او ساخت که به نرمی هر کجا او مایل بود، جریان می‌یافت و صبحگاهان فاصله یک ماه را می‌پیمود و عصر گاهان فاصله یک ماه را، و خداوند متعال شیاطین را مسخر او ساخت که برای او ساختمان می‌ساختند و غواصی می‌کردند و علم سخن گفتن با پرندگان را به او تعلیم داد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱۸: ۲۸۴) و اگر دور کردن مرگ امکان داشت، او از همه بر این کار توانا تر بود. اما با چنین قدرتی باز هم نتوانست مرگ را از خود دور کند و هنگامی که اجل او فرا رسید عزرائیل او را قبض روح کرد و حتی به او فرصت نشستن هم نداد.

ابوبصیر از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که: «ملک الموت، هنگامی که به سراغ سلیمان آمد به او گفت: من آن کسی هستم که رشوه قبول نمی‌کنم و از هیبت پادشاهان واهمه ندارم. آنگاه او را در حالی که بر عصایش تکیه زده بود، قبض روح نمود و سلیمان به مدت یکسال بر همان حالت باقی ماند و مردم به طور عادی از کنار او می‌گذشتند». (شیخ صدوق، ۱۳۸۵: ۷۴). این درسی است برای مستکبران جهان که هر اندازه از قدرت و ثروت بهره‌مند باشند هیچ راهی برای فرار از تقدیر خداوند ندارند و حتی اگر مالک تمام ثروت جهان باشند در برابر مرگ و نیستی هیچ قدرتی نخواهند داشت. در قرآن کریم به داستان مرگ سلیمان نبی اشاره شده و می‌فرماید:

«فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبِ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» (سبأ: ۱۴).
 هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم کسی آنها (جنیان) را از مرگ وی آگاه نساخت، مگر جنبنده زمین که عصای او را می‌خورد، هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمی‌ماندند.

۷. داستان حضرت عیسی علیه السلام:

امام علی علیه السلام در سخن پیرامون زندگی حضرت عیسی علیه السلام و بیان زهد و پارسایی او می‌فرماید:

«وإن شئت قلت في عيسى بن مريم فلقد كان يتوسد الحجر ويلبس الخشن
 ويأكل الجشب وكان إدامه الجوع وسراجه بالليل القمرو ظلاله في الشتاء مشارق
 الأرض ومقاربهها وفاكتهته وريحانه ما تئبت الأرض للبهائم ولم تكن له زوجة»

تَفْتِنُهُ وَلَا وِلْدٌ يَحْزَنُهُ وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ وَلَا طَمَعٌ يَدُلُّهُ دَابَّتَهُ رَجُلَاهُ وَخَادِمَهُ يَدَاهُ»
(نهج البلاغه، خ ۱۶۰).

«و اگر خواهی از عیسی بن مریم بگویم که سنگ را بالش خود قرار می‌داد، لباس پشمی خشن به تن می‌کرد، و نان خشک می‌خورد، نان خورش او گرسنگی، و چراغش در شب ماه، و پناهگاه زمستان او شرق و غرب زمین بود، میوه و گل او سبزیجاتی بود که زمین برای چهار پایان می‌رویاند، زنی نداشت که او را فریفته خود سازد، فرزندی نداشت که او را غمگین سازد، مالی نداشت تا او را سرگرم کند، و آرزوی او را خوار و ذلیل نماید، مرکب سواری او دو پایش، و خدمتگزار وی دست‌هایش بود».

امام بار دیگر شنوندگان را به زهد در دنیا و پارسایی در زندگی دعوت می‌کنند و از پیامبری برای آنان سخن می‌گویند که نمونه بارز همه این ویژگی‌هاست. امام به روش عیسی عليه السلام در برخورد با دنیا و لذت‌های آن اشاره کرده و بدین وسیله مردم را در یافتن شیوه صحیح زندگی یاری می‌کنند. از آنجا که ریشه مشکلات زندگی انسان و انواع ذلت‌هایی که به آنها تن می‌دهد، در خانه‌های پر زرق و برق، همسران زیبا، فرزندان پر هزینه، اموالی که نگه داشتن آنها موجب رنج انسان است، و وسایلی مانند مرکب‌های آنچنانی که برخورداری از آنها به جای فراهم کردن اسباب آسودگی انسان، باعث تحمیل سختی به او می‌شوند و هر یک بخشی از افکار انسان را به خود مشغول می‌سازند خلاصه می‌شود، امام علی عليه السلام از زندگی شخصیتی چون مسیح عليه السلام در جهت تشویق مخاطبان به زندگی عاری از مادیات بهره می‌برند. زیرا مسیح عليه السلام در طول زندگی از هر آنچه او را از یاد خدا غافل می‌کرد، دوری جست. «گفته شده مردم در عصر حضرت مسیح، در مادیات زیاده روی می‌کردند و ضرورت ایجاب می‌کرد که رهبری در میان آنان ظهور کند که غرق در معنویت باشد و شکی نیست که مسیح، ارزشهای انسانی را با خود آورد و با این ارزش‌ها زندگی کرد تا برای زمان خود و دیگر زمان‌ها نمونه‌ای آشکار باشد و حجتی باشد برای همه آنهايي که در ثروت و قدرت با یکدیگر رقابت می‌کنند» (مغنیه، ۱۴۰۰، ج ۲: ۴۳۴).

آنچه امام در این خطبه از دوران زندگی عیسی عليه السلام برای مخاطبان خود عرضه نموده‌اند،

از زبان این پیامبر نیز نقل شده است که می‌فرماید: «خدمتگزار من، دو دستم، چهار پایم پاهایم، بسترم، سطح زمین و بالشم، سنگ و چراغم در شبها نور ماه است. همواره انیس گرسنگی هستم و شعار من ترس از خداست و لباسم پشم، میوه و سبزی من علفهای مراتع است. شب می‌آرامم در حالی که چیزی ندارم و صبح بر می‌خیزم در حالی که صاحب چیزی نیستم و در روی زمین هیچکس توانگرتر از من نیست» (دیلمی ۱۴۱۲: ۱۵۷).

۸. داستان قوم سبأ:

امام در باب سخن از آینده بنی امیه می‌فرماید:

«يُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَجْمَعُهُمْ رُكُومًا كَرُكَامِ السَّحَابِ ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابًا يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَثَارِهِمْ كَسَيْلِ الْجَنَّتَيْنِ حَيْثُ لَمْ تَسْلِمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ وَلَمْ تَثْبُتْ عَلَيْهِ أَكْمَةٌ وَلَمْ يَرُدَّ سُنَّتَهُ رِصٌّ طَوْدٍ وَلَا حِدَابٌ أَرْضٍ» (نهج البلاغه، خ ۱۶۶).

«خدا میان مسلمانان الفت ایجاد می‌کند و به صورت ابرهای فشرده در می‌آورد آنگاه درهای پیروزی به رویشان می‌گشاید که مانند سیل خروشان از جایگاه خود بیرون می‌ریزند؛ چونان سیل عرم که دو باغستان قوم سبأ را در کوبید و در برابر این سیل هیچ بلندی و تپه‌ای بر جای نماند نه کوه‌های بلند و محکم و نه برآمدگی‌های بزرگ توانستند در برابر آن مقاومت کنند».

امام در این خطبه، از آینده موفقیت آمیز اصحاب و یاران خود سخن می‌گوید و اشاره می‌کند که پس از بیعت با ایشان، گروهی با خوارج هم پیمان شدند و گروهی در تردید ماندند و از آن حضرت کناره گرفتند و گروهی دیگر بر سر پیمان خود با پیامبر ماندند و به ثقلین متمسک شدند و سرانجام پس از وحدت از یکدیگر جدا شدند. اما خداوند به زودی آنان را متحد خواهد کرد همچنان که ابرهای پاییزی را جمع می‌کند و بنی امیه عاقبت کار خود را خواهند دید. «منظور حضرت این است که همان گونه که خداوند باران را از آسمان فرود آورده و در لایه‌های زمین جا می‌دهد، سپس از دهانه چشمه‌ها سرازیر می‌گرداند، این گروه را نیز به همین گونه در دل دره‌ها و تنگناهای زمین پراکنده و پنهان ساخته و پس از این آنان را ظاهر گردانیده و به وسیله آنان حقوق از دست رفته گروهی را از گروه دیگر باز می‌ستاند و

قومی را در سرزمین و دیار قومی دیگر جا داده، استیلا می‌بخشد» (ابن میثم، ۱۴۰۰، ج ۳: ۵۵۷). سپس امام خروج امت اسلامی علیه حکومت ظالم را به سیل "عرم" تشبیه می‌کنند که بر قوم ستمگر سبأ فرود آمد و خانه‌ها و قصرهای آنان را با خاک یکسان نمود و اثری از آنان باقی نماند و پس از آنان قومی دیگر را در سرزمینشان ساکن نمود. چرا که «طرفداران اهل بیت، نخست همچون سیلابی می‌خروشنند و همچون سیل قوم سبأ کاخ‌ها و قصرهای بنی امیه را در هم می‌کوبند و آن‌ها را از اریکه قدرت به زیر می‌کشند، سپس در همه جا پراکنده می‌شوند و همچون چشمه سارها سر بر زمین آورند و از آب زلال عدل و داد، عمران و آبادی می‌آفرینند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۱۷).

مردی از امام باقر علیه السلام درباره این آیه: «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ...» سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «اینها قومی بودند که آبادی‌های متصل به هم داشتند و همه در کنار هم به سر می‌بردند و نهرها در میان آبادی‌هایشان جریان داشت و نعمتهای خدا بر آنها تمام بود. اما آنها نعمتهای خدا را کفران کردند و خداوند سیل عرم که ویران کننده بود، به سوی آنها فرستاد به طوری که آبادی‌هایشان غرق شده و شهرهای آنها ویران گشت و خداوند به جای آن دو باغ سرسبز که دو طرف محل اقامتشان بود، شوره زاری را رویاند که غیر از خار و گیاهان بد و کمی درخت سدر چیزی در آنجا نمی‌رویید» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۲۷۴).

۹. داستان اصحاب رسّ:

امام علی علیه السلام در سفارش به تقوا و پند پذیری از تاریخ می‌فرماید:

«أَيُّ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ وَأَطْفَوْا سُنْنَ الْمُرْسَلِينَ وَأَحْيَوْا سُنْنَ الْجَبَّارِينَ؟» (نهج البلاغه، خ ۱۸۲).

«کجایند مردم شهر رسّ، آنها که پیامبران را کشتند و چراغ نورانی سنت آنها را خاموش کردند و راه و رسم ستمگران و جباران را زنده کردند؟».

امام علی علیه السلام مردم را به پرهیزگاری و ترس از خداوند توصیه می‌کنند و متذکر می‌شوند که دنیا برای جاودانگی آفریده نشده و جایگاه بقا نخواهد بود و هر کس دیر یا زود، فرشته مرگ را ملاقات کرده و این دنیا را با تمام دارایی‌ها و قدرت‌ها ترک و به جهان باقی سفر خواهد کرد. همان گونه که پیش از این گذشتگان چند صباحی را در این دنیا سپری کرده

و اکنون مرگ و نیستی آنان را به دست فراموشی سپرده است. سپس مخاطبان را به عبرت گرفتن از سر انجام پیشینیان و تاریخ آنان پند می‌دهند. همانها که با تمام قدرت با دین خدا و پیامبران مرسل دشمنی نمودند و آنان را به بدترین شکل به قتل رساندند در حالی که آنان رسولان الهی برای هدایت جاهلان و بیداری غافلان و حاملان پیام رحمت و بخشش الهی بودند و هیچگونه دشمنی با آنان نداشتند. امام از جمله این اقوام گذشته از اصحاب "رس" یاد می‌کنند که در ظلم و ستم خود فرو رفتند و خداوند نیز آنان را با همه دارایی شان به خاک ذلت نشاناند و سرنوشت آنان را مایه عبرت آیندگان قرار داد. اصحاب رس بر اساس آنچه در روایات ذکر شده «قومی بودند که درخت صنوبر را می‌پرستیدند. این درخت را فرزند نوح علیه السلام بعد از طوفان در منطقه‌ای کاشته بود. آنها این درخت را اکرام می‌کردند و برای او نهری معین کرده و نوشیدن از آن را برای دیگران ممنوع ساخته بودند و همچنین برای او قربانی می‌کردند و در برابر آن به سجده می‌افتادند. این وضع ادامه داشت تا اینکه خداوند پیامبری به نام حنظله را مبعوث نمود تا آنان را از جهالت نجات دهد. اما این قوم آنچنان در جهل خود غوطه ور بودند که تلاش فرستاده خدا به جایی نرسید بنابراین از خدا درخواست نمود که این درخت را از بین ببرد. خداوند درخت را خشکاند و قوم رس که از بین رفتن خدای خود را نتیجه سحر پیامبرشان می‌دانستند او را در چاهی انداختند و سر آن را بسته و در بالای چاه نشستند تا صدای ناله پیامبر خدا قطع شد و به شهادت رسید. خداوند نیز به سبب ستمی که روا داشته بودند آنها را به عذاب شدیدی گرفتار ساخت» (میرزایی، ۱۳۹۲: ۱۹۵).

۱۰. داستان پیامبر اکرم (ص):

امام در باب توصیف پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت ایشان می‌فرماید:

«أَسْرَتْهُ خَيْرُ أَسْرَةٍ وَ شَجَرَتْهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ وَ ثَمَارُهَا مُتَهَدَّلَةٌ مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ وَ هِجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ وَ اَمْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ» (نهج البلاغه، خ ۱۶۱).

«خانواده او نیکوترین خانواده، و درخت وجودش از بهترین درختان است که شاخه‌های آن راست و میوه‌های آن سر به زیر و در دسترس همگان است. زادگاه او مکه، و هجرت او به مدینه، پاک و پاکیزه است که در آنجا نام او بلند شد و دعوتش به همه جا رسید».

امام در کلام خود به ذکر مناقب پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت ایشان می‌پردازد و پس از اشاره به شجره پاک و ولادت پر برکت ایشان، هجرت پیامبر به همراه یاران وفادار خود از مکه به مدینه را یادآور می‌شوند. هنگامی که اذیت و آزار مشرکان نسبت به اصحاب و پیروان ایشان بالا گرفت، پیامبر دستور هجرت مسلمانان از مکه به مدینه را صادر نمودند و خود نیز پس از مدتی به آنان ملحق شده و تبلیغ دین اسلام را از همان جا پی گرفتند. امام هجرت پیامبر به مدینه را نوعی فضیلت برای ایشان می‌دانند، زیرا شهر مدینه به واسطه مردمش که رسول خدا را یاری کردند و در زمانی که هیچ پناهی نداشت، امان دادند، دارای شرافت بود. «زمانی که پیامبر (ص) به این شهر هجرت فرمود مدینه، شهری بی آب و گیاه و از نعمت و آبادانی کمی برخوردار بود و مردمی ضعیف و ناتوان داشت که دشمنان آنها بر آنان چیره شده و مشرکان بر آنها قوت و قدرت یافته بودند. با این همه در این شهر بود که نام آن حضرت بالا گرفت و آوازه‌اش پیچید و این نیز از آیات و دلایل صدق نبوت پیامبر گرامی است» (ابن میثم، ۱۴۱۷، ج ۳: ۵۳۰).

خداوند در قرآن کریم به دشمنی کفار با پیامبر اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«و إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (انفال: ۳۰).

به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند، و یا از مکه خارج سازند، آنها چاره می‌اندیشیدند و خداوند هم تدبیر می‌کرد، و خدا بهترین چاره جویان و تدبیرکنندگان است.

۱۱. داستان پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت علیهم‌السلام:

حضرت علی علیه‌السلام در سخن از راه و رسم زندگی پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ وَزُوِيَ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا يَدُلُّكَ أُمَّ أَهَانَهُ» (نهج البلاغه، خ ۱۶۰).

«در زندگانی رسول خدا برای تو نشانه‌هایی است که تو را به زشتی‌ها و

عیب‌های دنیا راهنمایی می‌کند، زیرا پیامبر با نزدیکان خود گرسنه به سر می‌برد و با آنکه مقام و منزلت بزرگی داشت، زینت‌های دنیا از دیده او دور ماند. پس تفکر کننده‌ای باید با عقل خویش به درستی اندیشه کند که آیا خدا محمد(ص) را با داشتن این صفت‌ها اکرام نمود یا خوار کرد».

امام علیه السلام پس از توصیه به زهد و ذکر الگوهای ساده زیستی مانند حضرت عیسی علیه السلام، به توضیح راه و رسم زندگی پیامبر اکرم(ص) به عنوان برترین پیامبر و والا مقام‌ترین انسان و بهترین اسوه برای بشریت در همه جوانب زندگی پرداخته و مخاطبان را به اقتدای به ایشان فرا می‌خواند. طبق آنچه از کلام امام و سخنان پیامبر اکرم برداشت می‌شود، ایشان هیچگاه از غذا به اندازه سیری نخورده و از فقیرترین مردم امت خود گرسنه‌تر بودند. همواره با فقیران نشست و به شیوه آنها غذا می‌خوردند و از عمق وجود نسبت به دنیا و زینت‌های آن بی‌اعتنا بودند. چرا که خداوند دنیا و زیورهای آن را بر بندگان صالح خود حرام گردانید و آن را در چشم آنان خوار جلوه داد. در سخنان صحابه ایشان نقل شده که پیامبر اکرم(ص) هنگامی که به شدت دچار گرسنگی می‌شدند سنگی بر شکم خود بسته و آن را مشبَع یا سیرکننده می‌نامیدند. پیامبر(ص) در شرایطی این شیوه زندگی را در پیش گرفته بودند که بر اساس روایتی که از خود ایشان نقل شده، «فرمودند: گنج‌های زمین و کلید خزائن آن به من عرضه شد اما من آنها را ناخوش داشته سرای آخرت را برگزیدم» (ابن میثم، ۱۴۱۷، ج ۳: ۵۲۱).

پس هر کس خود را پیرو پیامبر(ص) می‌داند باید به شیوه ایشان زندگی کند و آنچه را که خدا و پیامبرش دشمن می‌دانند، دشمن بدارد. همانند آنچه که اهل بیت پیامبر در زندگی خود انجام دادند. چرا که اگر دنیا جایگاه بهره‌مندی از تمام نعمت‌ها و جایگاه آسودگی بود، هرگز پیامبر گرامی اسلام و پیروان حقیقی ایشان یعنی اهل بیت عصمت و طهارت از آن دوری نمی‌جستند. امام علیه السلام سپس به منظور یادآوری شنوندگان، به گرسنگی اهل بیت پیامبر در دنیا اشاره می‌نمایند که بر اساس آنچه که در شروح نهج البلاغه مانند "منهاج البراعه" ذکر شده در مورد این که اهل بیت پیامبر(ص) نیز به شیوه ایشان عمل نموده و آنان نیز در دنیا گرسنه بودند. روایات گوناگونی وجود دارد که: «از جمله آنها روایتی است که در غایة المرام از شیخ صدوق با دو سند ذکر شده که یکی از ابن عباس و دیگری را امام صادق علیه السلام از پدر

خود نقل کرده‌اند که ماجرابی است که سبب نزول سوره هل اُتی در ستایش پیامبر و اهل بیت ایشان شد» (هاشمی خویی، ۱۴۰۰، ج ۹: ۳۸۵).

خلاصه این ماجرا این گونه بود که «روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند. پیامبر (ص) به همراه تعدادی از صحابه به عیادت آنها رفته و خطاب به امام علی علیه السلام فرمودند: خوب بود برای شفای فرزندان خود نذری می‌کردید. امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه (س) و فضّه، خادم ایشان و امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز این چنین فرمودند و طولی نکشید که آن حضرات شفا یافتند. پس همگی روز اول را روزه گرفتند اما در پایان روز مسکینی به در خانه آنها رفته و آنها غذای خود را انفاق نمودند و خود با آب افطار نمودند. این اتفاق در روز دوم با آمدن یتیم و در روز سوم با درخواست اسیری از آنان ادامه یافت ایشان هر سه روز را به همین ترتیب روزه گرفتند و همین وفای به نذر ایشان و انفاق در راه خدا در حال نیازمندی خود موجب نزول سوره "هل اُتی" در حق ایشان شد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۲۵: ۳۴۳).

نتایج:

از آنجایی که جامعه اسلامی پس از وفات پیامبر اکرم (ص) از اهل بیت ایشان بریده و به سردمداران ظلم که به واسطه سستی مسلمانان در مبارزه با اهل باطل به حکومت رسیده بودند، پیوستند و حضرت را در راه حق تنها گذاشته و در جبهه باطل در برابر ایشان ایستادند یا بی توجه به آنچه که جامعه را به سوی نابودی سوق می‌داد در خانه‌های خود در آسایش به سر بردند، حضرت علی علیه السلام خود با تکیه بر ایمان به خدا در راه مبارزه با ظالمان قدم نهاده و با سخنان خود جاهلان و بی‌بصیرتان امت را نسبت به شرایط نا بسامان جامعه آگاه نمودند و پرده از حقایق بر داشته و باطن حکومت بنی امیه را آشکار کردند. از آنجایی که سیاست بنی امیه نیز در مقابل، بی‌خبری مردم از حقایق و وارونه جلوه دادن آن را دنبال می‌کرد، امام علیه السلام سعی نمودند در سخنان خود با بهره‌گیری از داستان‌های قرآنی که برای عامه مردم آشنا بود آنان را از خواب غفلت بیدار کرده و راه درست را به آنان نشان دهند.

بر اساس نتایج به دست آمده از این پژوهش، حضرت در سخنان خود از داستان‌های قرآنی در جهت بیان موضوعات سیاسی همچون فراخواندن مخاطبان و یاران خود به قیام علیه ظالمان و نکوهش آسایش طلبان مدعی یاری امام، اجتماعی مانند هشدار در مورد غلبه

مستکبران بر مستضعفان و پند و اندرزهای دینی و اخلاقی همچون دوری از تکبر و غرور و یادآوری آفرینش نخستین انسان استفاده نموده‌اند. امام از داستان‌های قرآنی بیش از همه به الهام‌گیری از داستان پیامبران الهی به خصوص داستان زندگی حضرت موسی علیه السلام و قوم بنی اسرائیل پرداخته و گاهی با بیان تفصیلی و گاهی با اشاره‌ای کوتاه و گذرا از این داستان‌های قرآنی در جهت افزایش درک مخاطبان بهره برده‌اند.

امام علی علیه السلام همچنین در سخنان خود شنوندگان را به عبرت گرفتن از تاریخ و سرگذشت پیشینیان توصیه کرده و با بیان داستان زندگی امت‌هایی همانند اصحاب رس و قوم سبأ، مردم را از همانند شدن به آنان و دچار شدن به سرنوشتشان برحذر می‌دارند. این گونه بهره‌گیری امام علیه السلام از داستان‌های قرآنی موجب شده است که شیوایی و رسایی کلام امام با جامعیت کلام خداوند متعال همراه شده و بیشترین تأثیر را در افزایش درک مخاطب از کلام امام داشته باشد.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- ابن کثیر، ابو الفداء اسماعیل (۱۴۰۷)، قصص الأنبياء، بیروت: العصرية.
- ابن میثم بحرانی، کمال الدین (۱۴۱۷)، شرح نهج البلاغه، ترجمه قربان علی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی یحیی زاده، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
- جزائری، سید نعمت‌الله (۱۳۸۹ش)، قصص الأنبياء، ترجمه عاطفه حمامیان قمی، تصحیح محسن آشتیانی و علی اکبر میرزایی، قم: مؤسسه فرهنگی هنری نگین سبز علوی، نشر زهیر.
- تستری، محمد تقی (۱۴۱۸)، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، تهران: نشر امیر کبیر.
- جعفری، محمد تقی (۱۴۱۸)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: مکتبه نشر الثقافة الاسلامیه.
- حمزه، عمر یوسف (۱۴۱۴)، أسس الدعوة الی الله فی القرآن الکریم، قاهره: دار المصریة اللبنانیة.
- دیلمی، ابی محمد الحسن بن محمد (۱۳۹۸ق)، ارشاد القلوب، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

- زمخسری، محمود بن عمد بن محمد (۱۳۸۹)، تفسیر کشف، ترجمه مسعود انصاری، تهران: انتشارات ققنوس.
- الزین، سمیح عاطف، (۱۹۸۸م)، قصص الأنبياء في القرآن الكريم، بيروت: دار الكتاب اللبناني.
- سيد رضی (۱۴۲۰ق)، تنبيه الغافلين و تذكرة العارفين، ترجمه و شرح نهج البلاغه، مترجم فتح الله كاشانی، تهران: ناشر میقات.
- شیخ صدوق (۱۳۸۵ق)، علل الشرايع، بيروت: دار المرتضى.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بيروت: دار المعرفه.
- الطراونة، سليمان ۱۹۹۲م)، دراسة نصية أدبية في القصة القرآنية، عمان: الجمعة الأردنية.
- عباس، فضل حسن (۱۹۸۷م). القصص القرآني ابحاؤه و نفحاته، عمان: دار الفرقان.
- عليان، مصطفى (۱۹۹۲م). بناء الشخصية في القصة القرآنية، عمان: دار البشير.
- كليني، ثقة الاسلام (۱۳۶۵ش)، الكافي، تهران: دار الكتب الاسلامية.
- قطب، سيد (۲۰۰۲م)، التصوير الفني في القرآن، القاهرة: دار الشروق.
- محمدي اشتهازي، محمد (۱۳۸۸ش)، قصه های قرآن به قلم روان، تهران: ناشر: انتشارات نبوی.
- مغنیه، محمد جواد (۱۴۰۰ق)، في ظلال نهج البلاغة، بيروت: دار العلم للملايين.
- مكارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵ش)، پیام امام شرح تازہ و جامعی بر نهج البلاغه، تهران: دار الكتب الاسلامية.
- مكارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۲ش)، تفسیر نمونه، تهران: دار الكتب الاسلامية.
- میرزایی، علی اکبر (۱۳۹۵ش)، قصه های قرآن، قم: نشر دانشوران.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب اله (۱۴۰۰ق)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تهران: مكتبة اسلامية.